

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد بدین بوم وېر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن د هیم از آن به که کشور به دشمن د هیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Social

اجتماعی

کمبرور کابل
۲۰ اگست ۲۰۱۴

با عرض تبریک به خاطر ششسالگی پورتال مردمی "افغانستان آزاد – آزاد افغانستان"
و ابراز اخلاص خدمت جناب انجنیر معروفی و همسنگران،
یک مطلب و عکس مرتبط آن تقدیم است:

سیمین بهبهانی، شاعر عشق و آزادی، جاودانه شد!



سیمین، شاعر ملی ایران، و یکی از سرشناس ترین مدافعان حقوق زن، هنگام مرگ ۸۸ سال داشت. سیمین خلیلی، دختر عباس خلیلی، شاعر و روزنامه نگار معروف بود. مادر او، ارغون، هم شعر میگفت. سیمین پس از ازدواج نخست با حسن بهبهانی، لقب شوهر را برگزید و تا پایان عمر به این اسم وفادار ماند؛ هرچند از حسن بهبهانی جدا شد و باری

همسر دوم گرفت اما همسر دومش، زندگی کوتاه داشت و دوباره سیمین، تن به تنهائی داد!

دانشنامه ویکی پدیا، کتابهای زیر را به قلم شادروان سیمین، درج کرده است:

- سه تار شکسته (۱۳۳۰/۱۹۵۱)
- جای پا (۱۳۳۵/۱۹۵۴)
- چلچراغ (۱۳۳۶/۱۹۵۵)
- مرمر (۱۳۴۱/۱۹۶۱)
- رستاخیز (۱۳۵۲/۱۹۷۱)
- خطی ز سرعت و از آتش (۱۳۶۰/۱۹۸۰)
- دشت ارژن (۱۳۶۲/۱۹۸۳)
- گزینه اشعار (۱۳۶۷)
- درباره هنر و ادبیات (۱۳۶۸)
- آن مرد، مرد همراه (۱۳۶۹)
- کاغذینجامه (۱۳۷۱/۱۹۹۲)
- کولی و نامه و عشق (۱۳۷۳)
- عاشق‌تر از همیشه بخوان (۱۳۷۳)
- شاعران امروز فرانسه (۱۳۷۳) [ترجمه فارسی از اثر پیر دوبوآفر، چاپ دوم ۱۳۸۲:]
- با قلب خود چه خریدم؟ (۱۳۷۵/۱۹۹۶)
- یک دریچه آزادی (۱۳۷۴/۱۹۹۵)
- مجموعه اشعار (۲۰۰۳)
- یکی مثلاً این که (۲۰۰۵)
- شعر زمان ما (۱۳۹۱)
- مجموعه اشعار سیمین بهبهانی (۱۳۹۱)

سیمین و افغانستان:

زنده یاد به شدت به افغانستان علاقه داشت؛ برخی از شاعر زنان افغان، مجموعه یا پاره ای از اشعار و آثار خویش را به آدرس شادروان میفرستادند و از او طلب مشورت ادبی و ابراز نظر میکردند!

افغانها گویا چند دهه پیش به رؤیت کتابهای نخستین او، مرمر و چلچراغ و جای پا، به نبوغ این شاعر، آشنا شدند. شعر معروف «ستاره دیده فروبست و آرمید بیا» و چندین شعر دیگر سیمین، بارها توسط هنرمندان مشهور افغان، در رادیو و تلویزیون افغانستان، خوانده شده است!

شادروان در ۱۳۴۸ به عضویت شورای شعر و موسیقی درآمد. سیمین بهبهانی، هوشنگ ابتهاج، نادر نادرپور، یدالله رویایی، بیژن جلالی و فریدون مشیری این شورا را اداره میکردند. در سال ۱۳۵۷ عضویت در کانون نویسندگان ایران را پذیرفت.

سیمین، شاعر مردم و شاعر آزادی:

سیمین که قبل از انقلاب اسلامی ایران، سخنگوی عشق زمینی و احساسات زنانه و طبیعت بود؛ در دوران حکومت‌های خمینی و خامنه‌ئی، غزلسرای انسان و آزادی شد! رژیم اسلامی همواره با سیمین، قهر بود و باری وی را در سن ۸۲ سالگی ممنوع الخروج کرده بود؛ سیمین که عازم یک کنفرانس جهانی در باره زنان منعقدۀ پاریس بود؛ در فرودگاه تهران به صورت اهانت آمیزی، پاسپورت او گرفته شد و از عزیمتش جلوگیری شد!

سیمین، مدافع حقوق بشر و دریافت جوایز جهانی:

در ۱۳۷۸ سازمان جهانی حقوق بشر در برلین، مدال کارل فون اوسیتسکی را به سیمین بهبهانی اهداء کرد. در همین سال نیز جایزه لیلیان هیلمن/ داشیل هامت را سازمان نظارت بر حقوق بشر (HRW) به وی اعطاء کرد.

سیمین، غزلسرای مبتکر و نوآفرین:

وبگاه «زندگینامه بزرگان جهان»، سیمین بهبهانی را «نیمای غزل فارسی» نامیده و در باره سبک غزل او میگوید: سیمین از ۲۰ سال پیش به ایجاد تغییراتی در اوزان غزل دست زد و کوشید از پاره های طبیعی کلام که در حال محاوره بی وزن به نظر میرسند در غزل استفاده کند و با تکرار و ادامه ضرب پاره نخستین، وزن تازه ای را به وجود بیاورد که هم اوزان گذشته را تداعی کند و هم مضامین و واژه های خاص اوزان گذشته لازمه ظرفیت آن نباشد. به این ترتیب ظرفی نو، آماده پذیرش محتوایی نو را ایجاد کرد که در شکل‌بندی، غزل گذشتگان را حفظ کرده است، اما ظرفیت و محتوای تازه ای را به وجود آورده. این ابداع سیمین بهبهانی در میان جوانان پیروان بسیاری به دست آورد و سبب ادامه قالب کهنه غزل در شعر معاصر شد.»

سیمین و شاعرانه هایش، به حاکمیت چندین قرنۀ مردان در غزل فارسی، پایان داد. نکوهش تبعیضهای نژادی و نیز تبعیضهای جنسیتی و دغدغه های انسان معاصر در کلام او هست.

پاره ای از اشعار سیمین به زبانهای المانی و انگلیسی، ترجمه شده است!
نمونه ای از کلام سیمین:
رنگ‌ها زدم! ...

شبی مهرت گذر به سوي چمن کنم	ز تن جامه برگم ز گل پیرهن کنم
غـرور بنفشه را به پای تو بشکنم	سر زلف خویش را شکن در شکن کنم
به دست ستیـز تو سپارم زمام دل	به پای گریز تو ز گیسو رسن کنم
به قهـرم گذاشتی مرا با تو آشتی	به تقدیم جـان نشد به تسلیم تن کنم
چه میگویم ای خدا! چه غافل ز خود شدم	جوانی چه کس کند به پیری که من کنم
دگر خسته آمدم ز بس رنگ‌ها زدم	که کافور خویش را چو مشک ختن کنم
به پنجاه منزلي سه منزل نمانده بیش	غـریبانه میروم که آنجا وطن کنم

چه جز آن که لعنتي کنم بر حقیقتی
در آئینه خلوتی چو با خوشتن کنم